

هرگونه
مسئولیت و
تعهد به شاعر
برمی‌گرداند
به شعر.
شعر، پناه
شعر، ذاتا هیچ
رنگی نمی‌پذیرد
جز شعریت
و اگر مادر
جست‌وجوی
لباسی برای
شعر هستیم،
باید این را فقط
در قامت شاعر
نگاه کنیم و
بر قامت او
این لباس را
بدوزیم. این
تعهدات، یعنی
انقلابی بودن،
مثل حماسی
بودن، ذاتی
شاعر است و
بعد در شعر
نشت می‌کند

دکتر سید علی موسوی گرمارودی، شاعر، منتقد، مترجم و نویسنده‌ی بزرگ روزگار ما در سال ۱۳۲۰ از پدری الموتی و مادری تنکابنی در محله‌ی چهار مردان قم دیده به جهان گشود. پدرش روحانی عارفی بود که از قم به نجف رفت و پس از تحصیلات دیگر بار به قم بازگشت و مدرس عالی علوم اسلامی شد.
سید علی در محضر همین پدر خواندن و نوشتن و قرآن آموخت و در همان کودکی با گلستان و خمسه‌ی نظامی آشنا شد. در هفده سالگی همراه پدر به مشهد رفت و از محضر بزرگانی چون شیخ مجتبی قزوینی، حجج اسلام فردوسی‌پور و واعظ طبسی بهره‌ها گرفت و از مدرسان بزرگی چون ادیب نیشابوری و مرحوم «نهنگ»، درس‌ها آموخت و پس از چهار سال به قم بازگشت. گرمارودی در واقعه‌ی مدرسه‌ی فیضیه حضور داشت. یک بار نیز دست‌گیر شد و به کوشش آیت‌الله ربانی شیرازی آزاد شد.
با هجرت پدر سیدعلی به شهرری - پس از پانزده خرداد ۱۳۴۲ - وی در دبستان علوی و سپس دبیرستان علوی تدریس را آغاز کرد. در سال ۱۳۴۵ در رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و در همین سال‌ها با بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید باهنر و شهید رجایی آشنا شد و رشته‌ی دوستی استوار کرد.
در سال ۱۳۴۸ در مسابقه‌ی شعر بعثت شرکت کرد و شعر «خاستگاه نور» ایشان بهترین اثر شناخته شد و جایزه گرفت و این سرآغاز شهرت شعری گرمارودی شد.
راهنمایان بعدی گرمارودی، جلال آل احمد، سیمین

دانشور، دکتر شریعتی و به‌ویژه شهید مطهری بودند. وی شرح منظومه را به‌طور خصوصی در محضر شهید مطهری گذراند. در سال ۱۳۵۲ ساواک ایشان را دست‌گیر کرد و تحت شکنجه‌های سخت قرار داد و چهار سال بعد در سال ۱۳۵۶، یعنی اندکی پیش از شروع انقلاب اسلامی، پس از تحمل رنج‌ها و شکنجه‌ها آزاد شد. او در همان سال با شهید دکتر باهنر در دفتر نشر و فرهنگ اسلامی مشغول به کار شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ سرپرست انتشارات انقلاب اسلامی (فرانکلین سابق) و هم‌زمان، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهور وقت شد. در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۸ مشاور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. از سال ۱۳۷۸ رایزنی فرهنگی ایران در تاجیکستان به ایشان سپرده شد. کتاب از ساقه تا صدر یکی از محصولات پژوهشی گرمارودی در حوزه‌ی شعر تاجیک است. گرمارودی مصدر کوشش‌ها و تأثیرات شگرف در گسترش زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان بوده است.
۲۴ شماره گلچرخ، گویای توان‌مندی موسوی گرمارودی در امر مطبوعات و روزنامه‌نگاری است.
تاکنون ۱۴ مجموعه شعر، ۱۰ گزینیه شعر، ۹ اثر پژوهشی ادبی، دو پژوهش تاریخی، شش داستان، چهار ترجمه، شانزده کتاب برای نوجوانان و ۴۲ مقاله‌ی تحقیقی و در مجموع، ۶۱ جلد کتاب از ایشان به چاپ رسیده است.
این گفت‌وگوی صمیمانه در منزل شخصی استاد گرمارودی مجالی برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های ایشان در زمینه‌ی ادبیات، به ویژه ادبیات انقلاب اسلامی، است.

گفت‌وگو با دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی



معاصر ادبایعلا

دکتر سنگری: امروز این توفیق دست داده است تا استاد عزیز و بزرگوارمان، معلم فرزانه‌ی روزگار، که نام ایشان با شعر سپید و شعر امروز همراه است، آقای سیدعلی موسوی گرمارودی، را زیارت کنیم. جناب آقای دکتر ذوالفقاری، همراه ما هستند؛ نامی آشنا در حوزه‌ی پژوهش‌های امروز، استاد دانشگاه و مدیر داخلی مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی. آقای موسوی گرمارودی را عمدتاً به شعر می‌شناسند و آن هم شعر سپید. به‌خصوص پس از این‌که چند نمونه از آثار ایشان در کتاب‌های درسی مطرح شد، «در سایه سار نخل ولایت» و «خط خون»، نسل دانش‌آموز امروز ما با نام ایشان بیش از پیش آشنا شده است. هر چند استاد عزیز و بزرگوار ما در همه‌ی عرصه‌های شعری، طبع آزموده‌اند؛ یعنی هم نمونه‌های درخشان کلاسیک ایشان در حوزه‌ی قصیده، ترکیب بند، غزل، رباعی در اثر ارزشمند ایشان، صدای سبز کاملاً پیداست و هم در ساحت‌های اعتقادی و آیینی که با این عنوان از استاد یاد می‌کنند، در حالی که ایشان هم در حوزه‌های تغزلی کار کرده‌اند، هم در قلمروهای سیاسی و اجتماعی، حبسیه‌های استاد گرمارودی یا ادبیات بازداشت‌گاهی ایشان، بسیار روشن و درخشان است اما جناب استاد را در این عرصه‌ها نباید خلاصه کرد. ایشان در حوزه‌ی نثر هم دستی دارند. اثر ارزشمند داستان پیامبران در دو جلد از کارهایی است که من کم‌تر نمونه‌ای دیده‌ام که این قدر روان، سلیس و تأثیرگذار باشد. در قلمرو ترجمه کتاب ایشان بر کرانه با دریا، و ترجمه‌ی قرآن ایشان، که انصافاً من آن را بعد از کار استاد خرمشاهی از بهترین نمونه‌های ترجمه‌ی قرآن در روزگار خودمان می‌دانم.

قرآن هم حرف
خوب می‌زند
هم خوب حرف
می‌زند. حرف
خوب زدن با
خداست و قرآن
که مال خود
خداست ولی
خوب حرف
زدن را می‌شود
آموخت. این
را از همین
قرآن می‌شود
آموخت. شما
می‌بینید که
هیچ حرفی
نیست که قرآن
آن را خوب
نزده باشد؛
یعنی حرف
خوب می‌زند و
خوب هم حرف
می‌زند

کار دیگر ایشان با عنوان «دگر خند» تحلیل طنز است و کتاب از ساقه تا صدر یکی از بهترین آثاری است که درباره‌ی شعر تاجیکستان نوشته‌اند. استاد هنوز هم به قول خودشان در شعرشان ادامه دارند و ان شاء... مستدام باشند تا از وجود ایشان بیش از پیش بهره‌گیری و استفاده شود.

این همه که گفتیم اندکی از دریا بود. امروز توفیق بزرگی است که در محضرشان باشیم و مبحثی را در باب ادبیات انقلاب شروع کنیم.

اگر قرار باشد ما تصویری از ادبیات انقلاب بدهیم، حدی برایش قائل باشیم، کرانه‌مندش کنیم، شاید اولین سؤال این باشد که آیا اصلاً انقلاب، ادبیات دارد که ما بتوانیم هویت ادبی برای انقلاب قائل باشیم؟ اگر این پرسش، پاسخ مثبت داشته باشد، باید ببینیم که ادبیات انقلاب را با کدام شاخه‌ها و ویژگی‌هایی می‌شناسیم، این‌جا منظور کلیت ادبیات است که بخشی از آن شعر خواهد بود.

موسوی گرمارودی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. سپاس گزارم، خیلی خوش آمدید. در زمینه‌ی زندگی‌نامه‌ی بنده که مرحمت فرمودید، یک یادآوری کنم که در زمینه‌ی ترجمه، غیر از ترجمه‌ی قرآن کریم، ترجمه‌ی صحیفه هم به فضل الهی، خیلی توفیق خوبی بود و چاپ چهارم آن در همین یک سال و هشت، نه ماهی که منتشر شده، گواه استقبال خوانندگان است. ان شاء... بنده مشغول ترجمه‌ی نهج‌البلاغه هم هستم. البته آغازش هست ولی امیدوارم که به یاری حق، ظرف سه چهار سال به همان شیوه‌ای که قرآن و صحیفه ترجمه شده است، بخش‌های اتیمولوژیک هم در پاورقی‌ها و زیرنویس‌های لازم با توضیحات راه‌گشا، عرضه شود. همان‌طور که شما اشاره فرمودید، دو بخش از نهج‌البلاغه را بنده قبلاً چاپ کرده بودم. یکی صد کلمه‌ی قصار بود که در کرانه با دریا چاپ دومش را امیر کبیر انجام داده است. یکی هم منشور دادگری است که انتشارات جمهوری اسلامی چاپ کرده است که در واقع همان عهدنامه‌ی مالک اشتر هست. حالا ان شاء... نهج‌البلاغه که تمام شود، چون که صد آید نود هم پیش ماست. به هر حال در این ترجمه بازنگری‌ها اعمال خواهد شد.

دکتر سنگری: باید یک سیاق واحد داشته باشد.

دکتر گرمارودی: بله. آن کار از ساقه تا صدر که بنده اول اسمش را از صدر تا ساقه گذاشته بودم. بعد یکی از عزیزان تاجیک، از دانش‌مندان آن‌جا، که با ما رفیق است، گفت آقای گرمارودی، می‌ترسم این از صدر تا ساقه از سوی مردم تاجیکستان که به شما علاقه‌مندند، این‌گونه برداشت شود که شما خدای نکرده تعریضی دارید به این‌ها که کارشان از صدر بوده و به ساقه رسیده است. بنده در آخرین لحظه‌هایی که

این کتاب زیر چاپ بود، نامش را عوض کردم؛ یعنی در خود تاجیکستان با نام از ساقه تا صدر با خط سیریلیک چاپ شده است؛ در این‌جا هم استقبال شد. من باور نمی‌کردم ظرف یک سال و نیم به چاپ دوم برسد.

تاجیک‌ها در این ۵۰۰ سالی که با ما بریدگی داشته‌اند، یعنی از حدود ۹۱۶ که زمان شاه اسماعیل است و قلع و قمع از یک‌ها تا زمانی که خودشان استقلال پیدا کردند، تذکره‌های متعددی داشته‌اند که آخرینشان تذکره‌ی صدرالدین عینی بوده که در ۱۹۲۵ در مسکو با خط فارسی چاپ شده است. این‌ها تا اول قرن بیستم را دارند. یعنی از قرن ۲۰ هیچ تذکره‌ای نداشته‌اند. بنده تذکره‌ی شعرای قرن ۲۰ تاجیکستان را در دو جلد، یک جلد زنده‌ها و یک جلد در گذشته‌ها، آورده‌ام. آن‌ها حدود ۷۰۰ شاعرند که از هر کدام نمونه شعر آورده‌ام و یک مقدمه‌ی نسبتاً مفصل ذکر کرده‌ام.

دکتر سنگری: حضور آقای دکتر در تاجیکستان واقعاً تأثیرگذار و جریان‌ساز بوده است؛ حتی در احیای خط نیاکان، به قول خودشان، من بعداً چند جلد کتاب از آن‌جا دیدم که برای آموزش زبان فارسی چاپ کرده بودند و احساس کردم که این تأثیری بود که حضرت‌عالی داشته‌اید و کلاس‌هایی که در آن‌جا برگزار کرده‌اید.

دکتر گرمارودی: بیش از ۶۰ کلاس در ۱۱ شهر تاجیکستان و واقعاً این کار با مشکلاتی همراه بود. یکی از مشکلات نام‌گذاری این کلاس‌ها و دوره‌ها بود. چون تاجیک‌ها به عنوان «خط فارسی» حساس بودند. من گفتم که این خط نیاکان شماسست و کلاس را کلاس‌های آموزش خط نیاکان نام گذاشتیم. به هر صورت در حوزه‌های پژوهش همان‌طور که فرمودید، یکی دگر خند هست و یکی هم کارهایی که ما کرده‌ایم.

دکتر سنگری: دو جلد کتاب ارزش‌مند رساله‌ی دکتری حضرت‌عالی درباره‌ی ادیب‌الممالک است.

دکتر گرمارودی: غیر از آن ما کار غوطه در مهتاب را داریم که بررسی شعر ۳۲ تن از شعرا در سه حوزه است. از قدما کسانی مثل فردوسی و حافظ و انوری و عرفی شیرازی و از کسانی که در حوزه‌ی فرهنگی ایران زندگی می‌کرده‌اند مثل خلیل‌الله خلیلی، اقبال لاهوری... بقیه هم مال کشور خودمان است. قسمی مهم، غزل سرایان ما هستند که عمدتاً از فرهاد اشتری شروع کردم و هر یک را به تفصیل کار کردم؛ مثلاً در مورد فرهاد اشتری فکر نمی‌کردم هیچ کس آن‌قدر که بنده آن‌جا قلم‌فرسایی کردم، چیزی در جایی ذکر کرده باشد. بعد هم رسیده‌ام به بزرگانی چون نوذر پرنگ و بهزاد کرمانشاهی و مشفق کاشانی و حسین منزوی هم آخری هستند.

دکتر ذوالفقاری: وجه مشترک این ۳۲ شاعر غزل سرایی است؟
دکتر گرمارودی: نه، وجه مشترک این‌ها شعر است. فصلی از این کتاب مربوط به غزل سرایان معاصر است.

دکتر سنگری: یعنی در روزگار خودمان به قیصر هم رسیده‌اید؟

دکتر گرمارودی: بله؛ بعد بحث نیما و پیروان اوست که حتی به آقای زردپی نصرآبادی ختم می‌شود. یعنی از نیما شروع می‌شود، سپهری، شاملو و اخوان هم هستند.

دکتر سنگری: این اواخر عمدتاً با نشر قدیانی کار می‌کردید که حاصل، صدای سبز است.

دکتر گرمارودی: بله، این دفعه سوره‌ی مهر پیشنهاد کرد. صدای سبزه هم جمع‌آوری من نبود و متأسفانه خیلی کشکول‌وار و بدون ویرایش و بعد هم پر غلط چاپ شد.

دکتر سنگری: نمونه‌ی گردآوری و گزینش اشعار شما از آقای خرمشاهی بسیار خوب و منقح بود و مقدمه‌ای خوب برایش نوشتند.

دکتر گرمارودی: بله آن کار خیلی خوب بود. مقدمه‌ی خاضعانه‌ای هم نوشتند ولی در این مجموعه‌ی جدید من همه را بازنگری کردم؛ بلااستثنا، چه آن‌هایی که چاپ شده بودند و چه آن‌هایی که حتی چاپ نشده بودند. یک مجموعه با ۶۰ غزل از آن درآمد که حدود ۳۰ تای آن هنوز چاپ نشده است. نام این مجموعه دربرافشاندن گیسوی تاک است. مجموعه شعرهای دفاع مقدس و شهدای انقلاب و قبل از انقلاب و بعد از انقلاب به نام خواب ارغوانی هم چاپ خواهد شد. مجموعه‌ی قصاید و قطعات یک‌جا درمی‌آید که حدود ۳۰ صفحه یا بیش‌تر شده است و سفر به فطرت گل‌سنگ نام دارد. مجموعه‌ی مثنوی‌ها جدا درمی‌آید با نام تا محراب آن دو ابرو و سرانجام مجموعه‌ی شعرهای سپید و نیمایی است که با هم و با نام پیوند زیتون بر شاخه‌ی ترنج درمی‌آیند. از این هفت اثر، دو تا چاپ شده است.

دکتر سنگری: بسیار سپاس گزاریم. حرف‌های ناقص بنده را تکمیل فرمودید. البته درباره‌ی حضرت‌عالی هنوز باید خیلی کارها اتفاق بیفتد. الان کم نیستند دانش‌جویانی که در باب شعر شما کار می‌کنند و هم از آثار شما به عنوان مأخذ و منابع ارزنده بهره‌گیری می‌کنند. من اطلاع دارم بعضی از دانش‌جویان از اثر ارزنده‌ی حضرت‌عالی در باب شعر تاجیکستان استفاده می‌کنند. اگر اجازه بفرمایید به سؤال برگردیم.

دکتر گرمارودی: درباره‌ی سؤالی که مطرح فرمودید من در مورد شعر به‌طور اخص اصلاً یک دیدگاه ویژه دارم که

هم‌چنان به آن معتقدم و آن اعتقاد من است که وقتی ما شعر را به چیزی، هر قدر مقدس، منتسب می‌کنیم مثلاً حتی انقلاب، که برای همه‌ی ما مقدس هم هست، باید یادمان باشد که داریم در حوزه‌ی تعهد و مسئولیت صحبت می‌کنیم. بی‌آن‌که ظاهراً به آن اشاره کرده باشیم؛ بنابراین، باید ببینیم که آیا تعهد و مسئولیت در شعر وجود دارد یا خیر و آیا صفت شعر است یا صفت شاعر. بنده بارها پیش از مصاحبه‌ی امروز، در مصاحبه‌های دیگر هم عرض کرده‌ام که هرگونه مسئولیت و تعهد به شاعر برمی‌گردد نه به شعر. شعر، بما هو شعر، ذاتاً هیچ رنگی نمی‌پذیرد جز شعریت و اگر ما در جست‌وجوی لباسی برای شعر هستیم، باید این را فقط در قامت شاعر نگاه کنیم و بر قامت او این لباس را بدوزیم. این تعهدات، یعنی انقلابی بودن، مثل حماسی بودن، ذاتی شاعر است و بعد در شعر نشئت می‌کند. ما فردوسی را به عنوان شاعر حماسی می‌شناسیم، نه به اعتبار این‌که شاهنامه حماسی است بلکه به اعتبار این‌که قبل از شاهنامه، فردوسی حماسی است. این نکته‌ی بسیار مهمی است. شما بوستان سعدی را هم در بحر متقارب دارید؛ مثل شاهنامه. در بوستان هم از اول تا آخر، حتی یک مصراع پیدا نمی‌کنید که بر وزن بحر متقارب نباشد. حتی تلویحاً گاهی استشمام می‌شود که سعدی دارد نسبت به فردوسی هُل من مبارز می‌طلبد؛ یعنی، گاهی ما را متوجه می‌کند. تضمین خاص می‌کند؛ یعنی، می‌گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سعدی می‌خواهد بگوید حواسم هست که مثل فردوسی می‌گویم! بوستان مطلقاً حماسی نیست؛ با همه‌ی تلاشی که سعدی فرموده است. حقیقت این است که فردوسی حماسی است اما روحیه‌ی سعدی حماسی نیست. دلیلش هم این‌که شما ببینید فردوسی حتی جایی که می‌خواهد زنجموره کند، یعنی از بی‌پولی و فقر آخر عمر و پیری و رنج اعضا و تن و عیب بدن صحبت می‌کند، ببینید چه‌طور صحبت می‌کند؛ می‌فرماید:

دو دست و دو پای من آهو گرفت

تهی‌دستی و سال نیرو گرفت

نمی‌گوید من عیب‌مند شدم، نمی‌گوید من سال‌مند شدم؛ می‌گوید آن در من نیرو گرفت. شما مسعود سعد سلمان را هم دارید که شاعر بسیار خوبی است. یکی از شعرایی که به نظر من حقیقتاً ضایع شده مسعود سعد است. مسعود سعد از شاعران درجه اول کشور ماست اما خوب ما مقداری حافظ‌زده، سعدی‌زده و شاهنامه‌زده‌ایم.

دکتر سنگری: ما خیلی پیش گفته بودیم که بسیاری در قتلگاه شعر این شاعران بزرگ خفته‌اند!

دکتر گرامرودی: بله واقعاً همین‌طور است؛ در حالی که این‌ها هم کم‌تر از آن‌ها نیستند. واقعاً مسعود سعد یکی از آن‌هاست اما به لحاظ روحیه‌ی حماسی، محققاً مسعود سعد روحیه‌ی حماسی ندارد:

نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همّت من زین بلند جای

وقتی او می‌گوید که از جای بلند به پستی گراییده است، این جز این که روحیه‌اش حماسی نیست، هیچ علت دیگری نمی‌تواند داشته باشد. پس معلوم می‌شود که این‌ها به روحیه‌ی خود شاعر وابسته است؛ یعنی، مسئولیت و تعهد و التزام یا انقلابی بودن که مورد سؤال حضرت عالی است، این‌ها صفت شاعر است نه صفت شعر. وقتی چنین شد، طبعاً به شعر نفوذ می‌کند. وقتی چاه می‌زنید اگر زیرش نفت باشد، دریایی از نفت بیرون می‌آید و اگر زیرش آب باشد، آب بیرون می‌آید. شعر بلا تشبیه مثل یک چاه جوشان است. اگر شور بود آب شور و اگر شیرین، آب شیرین می‌جوشاند. تعارف ندارد. من اعتقادم این است که ما شاعران انقلابی داریم که پیش از انقلاب، انقلابی بوده و شعر انقلابی داشته‌اند و به طریق اولی بعد از انقلاب هم.

دکتر سنگری: پس در نکته‌ی پایانی و ضروری که حضرت عالی در سخن‌تان داشتید، کرانه‌های شعر انقلاب را به پیش از انقلاب برمی‌گردانید، در حقیقت می‌گویید که شعر انقلابی محصول روح انقلابی است. شعر آئینه‌ی وجود شاعر است، اگر قرار باشد ما شعر را تماشا بکنیم، بیش‌تر از آن به تماشای روح کسی می‌پردازیم که این اثر را خلق کرده است. حالا این اثری که خلق شده ویژگی‌هایی دارد. ما می‌خواهیم گستره‌ی ادبیات انقلاب را، که شعر بخش قابل توجه و بزرگ و مهم آن است و ریشه در سنت ما دارد، بررسی کنیم. چه ویژگی‌هایی در آن می‌بینیم که آن را مثلاً از ادبیات گذشته‌مان جدا یا بارز می‌کند. این بارز کردن و دسته‌بندی کردن رُتبی نیست که شما بگویید امروز برتر از گذشته است؛ نه اما این قطعه‌ای که الان ما وارد دهه‌ی چهارش شده‌ایم به اسم انقلاب و البته با تعبیری که حضرت عالی فرمودید باید بگوییم پیش از انقلاب هم بوده است. آثار دکتر شریعتی واقعاً متصل به انقلاب است. آثار استاد محمد رضا حکیمی همین‌جور، شعر حضرت عالی که کاملاً آشناست و کسانی مثل مرحوم اوستا، دکتر طاهره صفارزاده، مرحوم قدسی، واقعاً تأثیرگذار بوده‌اند. ما نمی‌توانیم بگوییم اتفاقی که افتاده ریشه در این‌ها نداشته است. آن‌ها پروردند و به امروز رساندند. حالا اگر موافق باشید، این سؤال را طرح بکنیم که شما چه

ویژگی‌هایی در ادبیات دوره‌ی انقلاب یا به طور خاص شعر انقلاب می‌بینید؟

دکتر گرامرودی: پاسخ این سؤال بستگی دارد به این که ما خود انقلاب را چه‌طور تعریف می‌کنیم و چه‌طور می‌بینیم. انقلاب ما دو وجه کاملاً مشخص دارد: یکی وجه اسلامی و دیگری وجه مردمی. این دو وجه غیرقابل تفکیک از انقلاب ماست. حالا به نظر من حتی اگر یک تحلیل‌گر لاییک هم بیاید و بخواهد نگاهی به انقلاب‌ها بکند، نمی‌تواند این دو وجه را نادیده بگیرد؛ ولو خودش به اسلام اعتقاد هم نداشته باشد. این دو وجه اگر در هر شعری به صورت توأمان باشد، وجه انقلابی می‌شود. ما شعرهایی داریم که مردمی بوده‌اند؛ بی‌آن که شاعران آن‌ها اهل قبله باشند. این‌ها بی‌گمان شعرشان شعر مردمی است اما با یک نگرش، من همه‌ی این‌ها را شعر انقلابی و حتی شعر انقلاب اسلامی می‌بینم. چرا؟ برای این که ما در مورد دانش‌مندانمان همین کار را کرده‌ایم و می‌کنیم؛ یعنی شما از قرن چهارم که اوج طلایی فرهنگ مسلمانان، به‌خصوص ایرانیان، بوده است تا امروز، اگر نگاه کنید می‌بینید که مورخان و تذکره‌نویسان ما و کسانی که ترجمه‌ی زندگانی بزرگان این آب و خاک را عرضه کرده‌اند، آن‌هایی که در این حوزه درس خوانده‌اند ولو یهودی بوده‌اند، جزء حوزه‌ی اسلامی ذکر شده‌اند. شما نمی‌توانید بگویید که فلان پزشک یهودی در بغداد یا نیشابور یا دارالحکمه مستخرج است و فارغ‌التحصیل شده، خود از دانش‌مندان قلمرو اسلامی نیست. شما ابن‌میمون را جزو کجا می‌دانید؟ جزو طبیب‌های یهودی ذکر می‌فرمایید یا جزو قلمرو فرهنگی اسلامی ما؟ ابن‌میمون هم خودش را در این قلمرو می‌داند. می‌دانید چهره‌ی اصلی خیام مشوه شده است. برخی خیام را دو‌گونه دانسته‌اند؛ گفته‌اند خیالی که گفته است:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود
می‌خوردن من به نزد وی سهل بود

این خیام است که عده‌ای معتقدند لاییک بود. البته من این رباعی‌ها را از خود خیام نمی‌دانم؛ محققانمان هم نمی‌دانند. حالا فرض کنیم - در عالم فرض هیچ چیز محال نیست - که ما خیام لاییک داشته باشیم. اگر این فرض را بکنیم این خیام جزء قلمرو کیست؟ جزو قلمرو همین تاریخ اسلامی کشور ماست و کسانی که گوشت و پوست و خونشان در حوزه‌ی ایران اسلامی بارور شده است، این‌ها نتایج و میوه‌های این بوستان‌اند. با این نگاه، شاعران لاییک هم به نظر من شاعران انقلاب اسلامی هستند، چون شعرشان مردمی که هست. پس یک وجه از دو وجه را دارند. سیایش کسرابی این وجه را دارد؛ همین شعر آرش کمان‌گیر ایشان شعر مردمی است. البته می‌دانید که ایشان به ناسیونالیسم اعتقادی نداشت و

انترناسیونالیست بود و بنابراین این شعر را ملی گراها بی خود به خود اختصاص دادند؛ یعنی، توجه ندارند کسی که این شعر را گفته اصلاً ملی گرا نیست و اعتقادی به ملیت ندارد. ایشان خودش را یک کمونیست نوع توده‌ای می‌دانست و به انترناسیونالیسم اعتقاد داشت. ولی به هر صورت، این شعر مردمی است و در آن هیچ شکی نیست. حالا من ایشان و امثال ایشان را جزو قلمرو شاعران انقلاب اسلامی می‌دانم؛ حتی به لحاظ تاریخی یعنی زمانی. ما به لحاظ زمان شاعرانی داریم که متعلق به این زمان نیستند؛ یعنی، به لحاظ زمان از سنایی پایین‌تر نمی‌آیند. بعضی شعرهای خود بنده هم ممکن است مشمول همین حرف‌ها بشود. می‌دانید ما غزل داریم که قالب هزار ساله است ولی غزل نو، غزلی است که امروزین است هم به لحاظ تقویم، هم به لحاظ مفهوم و هم به لحاظ مخاطب و زبان. مثلاً منزوی وقتی می‌گوید:

تو از معابد مشرق زمین عظیم‌تری
کنون شکوه تو و بهت من تماشایی است

این‌جا ایشان از صنعت توریسم استفاده کرده است. این صنعت اصلاً خودش ۹۰ سال پیش‌تر ندارد. توریسم حداکثر صنعتی ۹۰ ساله، حداکثر ۱۰۰ ساله است. این شعر زنده است، مال الان است؛ یعنی چنین مضمونی ابداً در تاریخ هزار ساله‌ی شعر ما وجود ندارد. حال اگر این در قالب غزل گفته شده با امروزین است.

دکتر ذوالفقاری: حالا نسبت شعر انقلاب با شعر معاصر چیست؟ کدام را می‌توانیم وجه غالب بدانیم؟ در واقع با این طبقه‌بندی شما و وسعتی که در شعر دیدید، می‌شود گفت که شعر انقلاب به نوعی در شعر معاصر درج شده است البته با تفاوت‌هایی؟ آیا این سخن پذیرفته است؟

دکتر گرمارودی: خوب طبعاً این‌طور است. منتها من این معیار را هم در کنارش سنجنجاق کردم. برای این که گاهی ممکن است که ما امروز شعر می‌گوییم اما عملاً معاصر نیستیم؛ یعنی، نگرشی که به موضوعات داریم، امروزین است ولی به لحاظ تقویمی امروزین نیستیم.

دکتر ذوالفقاری: تاریخ ادبیات ما معمولاً تقویمی است. **دکتر گرمارودی:** قبول دارم. ما قسمتی از ادبیاتمان تقویمی است. اما بسیاری از تقویم‌های گذشته‌ی ما امروزی‌اند؛ یعنی مثلاً خیلی از کارهای مولوی معاصر است. برعکس خیلی از شعرهای گرمارودی را می‌بینید که مال دوره‌ی مولوی است. حالا چون گرمارودی الان روبه‌روی شما نشسته است، دلیل نمی‌شود که همه‌ی شعرهایش امروزین باشد. حتی به نظر من، قالب سپید و نیمایی با این که یک قالب آوانگاردی است و یقیناً باید خیلی امروزین باشد، اما همواره این‌طور نیست.

دکتر سنگری: من می‌خواهم یک سؤال خیلی جدی را طرح کنم و آن این است که ما تا کی می‌خواهیم بگوییم ادبیات معاصر! ما ایرج‌میرزا را می‌گوییم معاصر، الان را هم می‌گوییم معاصر، لابد ۵۰ سال دیگر را هم می‌گوییم معاصر. نام‌گذاری محل اشکال است و واقعیت این است که به قول آقای دکتر شفیعی الان در هر یک دهه تحولی اتفاق می‌افتد؛ یعنی، نام‌گذاری‌های گذشته‌ی ما گاهی اوقات دو قرنه بوده‌اند. فاصله‌ی سبک فرضاً عراقی تا سبک هندی بیش از ۱۰۰ سال، ۱۵۰ سال زمان می‌گیرد ولی الان دهه به دهه تحولی اتفاق می‌افتد. هر چند من خودم به تعبیر دهه معتقد نیستم؛ چون هیچ فصل مشخص و روشنی نیست که یک دهه را از دهه‌ی دیگر جدا کند. کسی نمی‌تواند بگوید دهه‌ی ۷۰ را که پشت‌سر گذاشتیم و وارد دهه‌ی ۸۰ شدیم، چیز دیگری اتفاق افتاد اما اگر قرار باشد بحث کنیم و کرانه‌های موضوع را روشن کنیم، به نظر می‌رسد باید زمانی تعبیر «معاصر» را تغییر دهیم.

دکتر ذوالفقاری: در تکمیل صحبت‌های شما، ما یک انقلاب مشروطه داریم و یک انقلاب اسلامی. این دو جنبه‌ی معنایی و محتوایی و درون‌مایه‌ای دارند. وقتی می‌گوییم شعر انقلاب مشروطه، یعنی شعری که محتوای انقلابی دارد؛ یعنی دیگر تاریخ نیست، یا انقلاب اسلامی، جنبه‌ی محتوایی دارد. «معاصر» این وسط چه می‌کند؟

دکتر گرمارودی: من معتقدم که ما همواره این مشکل را خواهیم داشت. چرا؟ به دلیل همان نکته‌ای که شما هم اشاره فرمودید و آن این که ما یک کرانه‌ی مشخص و معین برای حوزه‌های اندیشگی و تظاهرات آن، چه نثر و چه شعر، نداریم. برای این که این مطلب روشن شود، من مکتب‌های ادبی رمان (Novel) را مثال می‌زنم. البته ناچاریم چون این‌ها اصطلاحاتی است که از غرب آمده است. در همان حوزه هم بحث کنیم مکتب‌هایی که در نوول و رمان هست کلاسیسم، بعد رمانیسم، بعد رئالیسم، بعد رنالیسم جادویی، سوررئالیسم، رمان نو که امروز اساسش بر سیلان ذهن است. شما نمی‌توانید بگویید که همین امروز رمان ناتووال نداریم یا مثلاً انکار کنید که در قسمتی از یک اثر، سبک رمانتیسیسم متجلی است. همین‌ها هم با این که مکاتب کاملاً مشخصی هستند (یعنی شما مطلقاً نمی‌توانید یک کار سوررئالیستی را با یک کار کلاسیک یک‌جور بدانید) اما در عین حال مرزها خیلی مشخص نیست. ما رئالیسم را در نظر می‌گیریم؛ رئالیسمی داریم که روس‌ها به آن رسیدند و رئالیسمی داریم که آغازش در بالزاک در فرانسه است. بالزاک مجموعه رمان‌هایی عرضه کرد و نامشان را «کمدی انسانی» گذاشت. انگلس می‌گوید: برای درک آن چه در فرانسه و جامعه‌ی فرانسه گذشت، بهترین مرجع کمدی انسانی بالزاک

شعر به معنای
اخص شعری
است که شاعر
بنشیند و آن به
سراغش بیاید.
به محض این‌که
شاعر به سراغ
شعر رفت،
دیگر این شعر
به معنای اخص
نیست. ممکن
است سخنوری
باشد ولی
شعر نیست.
سروده‌های
من مانند
خط خون،
در سایه‌سار
نخل ولایت
از این جنس
است. سرشار
از الهام‌های
شاعرانه،
یعنی جوشش
شاعرانه

است؛ یعنی حتی آن‌ها هم به این اعتقاد دارند که همین رئالیسمی که خاست‌گاهش خرده بورژوازی است، به تعبیر چپی‌ها، مرز مشخصی ندارد. این از بالزاک شروع می‌شود و به کارهای امثال داستایوسکی و تولستوی ختم می‌شود. یعنی کار داستایوسکی را ما می‌توانیم یک رئالیسم مشخص روسی بدانیم، درحالی‌که منشأ آن بالزاک در فرانسه بوده است. ما در شعر هم همین وضع را داریم. گاهی ما در نثر عطار چیزهایی می‌خوانیم که از کار سهراب سپهری دل‌چسب‌تر و تأثیرگذارتر است. وقتی می‌گوید: «به صحرا رفتم عشق باریده بود» شما در نثر عطار در قرن ششم چیزی می‌یابید که در قرن ۱۵ و ۱۴ قمری همان را در شعر سپهری می‌بینید. پس ما نمی‌توانیم مرزی به آن عنوان داشته باشیم. اگر از معاصر بودن منظورتان «سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر» است، این که اصلاً مرزی ندارد. اما اگر واقعاً آن چه می‌فرمایید منظورتان تقویم هم هست، یعنی به لحاظ تاریخی و تقویمی، ما باید مرزهایی معین بکنیم که از کجا تا کجا معاصر هستند. آن چه بزرگان ما پیشنهاد کردند، صد سال است؛ یعنی، معاصر را اغلب صد سال گرفتند. یعنی شما در هر جا که ایستاده‌اید، ۵۰ سال پیش‌تر از شما و ۵۰ سال بعد از شما، این حوزه، حوزه‌ی معاصران است و می‌شود به این بسنده کرد. می‌شود این‌جا خط‌کشی کرد.

دکتر سنگری: یعنی از سر ناگزیری فعلاً بپذیریم ولی کار را مشکل می‌کند.

دکتر ذوالفقاری: این کار را مشکل می‌کند؛ یعنی، اگر ۳۰ سال پیش، که اول انقلاب بود، ۵۰ سال قبلش و ۵۰ سال بعدش، یعنی در ۲۰ سال آینده دوره‌ی معاصر ختم می‌شود. در واقع، دوره‌ی انقلاب تمام می‌شود. حالا اگر الان بگوییم ۵۰ سال قبلش یعنی ۳۰ سال گذشته‌ی انقلاب و ۲۰ سال قبلش. **دکتر گرمارودی:** این در واقع به یک اساس دیگری برمی‌گردد و آن این که در علوم انسانی مرزبندی مشکل است. در ریاضیات $A+B^2$ اتحاد اول است. جوابش هم دقیقاً می‌شود $2AB + B^2 + A^2$ اما آیا واقعاً در ادبیات هم همین‌طور است؟ هرگز! یعنی در ادبیات هیچ‌چیزی به این صورت وجود ندارد که شما بگویید این‌جا آغاز است و آن‌جا پایانش.

دکتر سنگری: می‌شود معاصر عنوان دوره‌ای محسوب نشود. می‌توانیم دوره‌ها را توسط نظام‌ها نام‌گذاری کنیم؛ مثلاً بگوییم ادبیات دوره‌ی بیداری. حالا دوره‌ی انقلاب اسلامی را بگوییم ادبیات انقلاب اسلامی. واقعیت این است که زمان روزبه‌روز کوتاه‌تر می‌شود؛ یعنی، شتاب تحولات اجتماعی که خودبه‌خود اثر خودش را در حوزه‌ی ادبیات خواهد گذاشت، واقعاً کم‌تر از دو سه دهه می‌شود.

دکتر ذوالفقاری: ما هر چیز را با تقابل و ضدش می‌سنجیم. وقتی می‌گوییم ادبیات بیداری و لابد ادبیات قبل از آن می‌شود ادبیات خواب!

دکتر سنگری: مثلاً می‌گویید ادبیات پهلوی، یعنی مجبوریم مبتنی بر حادثه‌های حکومتی نام‌گذاری کنیم.

دکتر ذوالفقاری: البته در دوره‌های جدید، اولش آقای حقوقی و بعد آقای شمس لنگرودی دهه‌ای بررسی کردند. حتی آقای عابدینی در داستان در هر دهه‌ای تحولات دهه را دیده‌اند ولی آن چه در تاریخ ادبیات ثبت می‌شود و معمولاً ذهن جمعی مورخان و پژوهش‌گران به آن می‌رسد، چیست.

دکتر سنگری: البته تقسیم‌بندی‌های دیگری هم قائل شده‌اند. مثلاً کار آقای دکتر یاحقی مبتنی است بر عصر‌ها؛ و ایشان مثلاً می‌گوید عصر فردوسی، عصر سعدی، عصر بیهقی. این هم پذیرفته نیست. خدایش رحمت کند دکتر فرشیدورد معتقد به سبک فردی بود؛ یعنی می‌گفت که ما اگر بخواهیم در حوزه‌ی شعر سپید، نمونه‌هایی را مطرح کنیم، شعر سپید شاملو یک هویت دارد، شعر سپید گرمارودی یک هویت دارد، شعر حسینی هویت دیگری دارد؛ یعنی بعضی معتقدند که سبک‌ها را فردی تعبیر کنیم و بشناسیم.

دکتر ذوالفقاری: نظر من این است که ما این دو را تفکیک کنیم؛ یعنی وقتی می‌گوییم معاصر آن را در مقابل کهن بگذاریم.

دکتر گرمارودی: چه معاصر را یک دهه بدانید و چه آن را فراتر بدانید، محتوا باید بررسی شود. آن یک اصطلاحی است برای این که تاریخ ادبیات‌نویسی سامان پیدا کند. به هر صورت، همان‌طور که فرمودید شعری که ماندنی است، می‌ماند: فاما الزید فیذهب جفاءً و ما ینفع الناس یمکث فی الارض. واقعاً در زمینه‌ی شعر هم همین است. شعر ماندنی می‌ماند و وقتی که ماند، بررسی می‌شود که به لحاظ تقویمی چه زمانی و چه جایگاهی دارد.

دکتر سنگری: اگر اجازه دهید من یک مقدار نزدیک‌تر شوم چون به هر حال این مجله را دبیران می‌خوانند و با چهره‌ی حضرت‌عالی آشنا هستند کمی به شعر خود شما نزدیک شویم.

در کتاب درسی شعر «در سایه‌سار نخل ولایت» و خط خون دو اثر شما را داریم که انصافاً در حوزه‌ی شعر عاشورایی، اگر روزی بخواهیم نقطه‌عطف‌هایی را بگوییم قطعاً باید به خط‌خون حضرت‌عالی اشاره کرد. در باب این دو اثر به‌طور ویژه اگر توضیحی، نکته‌ای هست که در تدریس دبیران ما مؤثر باشد بفرمایید. البته برای کسانی که می‌خواهند مطالب را بخوانند بگوییم که آقای دکتر موسوی گرمارودی را باید در

تا اگر اصلاحی لازم است انجام شود. بعد در پایان به افراد گفت که ما این فهرست ۲۰ نفره را داریم. شما با چه کسی حاضرید باشید؛ چون من می‌خواهم هر دو مصاحبه را در یک جلد دربیآورم. هر کس تمایل داشت مطلبش با دیگری چاپ شود، چاپ می‌شد. من گفتم اگر آقای اخوان نمی‌خواهد با کسی باشد، من با ایشان باشم و اخوان هم مثل این که گفته بود می‌خواهم با گرمارودی باشم. اتفاقاً خود آقای حریری این را به من گفت.

این شد که مطالب ما دو تا با هم درآمد که البته به چاپ‌های

خیلی از آثارش دید یعنی باید «حماسه‌ی درخت» را خواند و «مومیایی» را واقعاً دید. اگر کسی این آثار را نبیند، تصویر کلی حتی در حوزه‌ی خاص شعر سپید از ایشان به دستش نخواهد آمد اما الان با همین دو اثر که در کتاب درسی هست مواجهیم. از خط خون شروع کنیم.

دکتر گرمارودی: من فکر می‌کنم که به تنز، دکترین و نظریه‌ای که درباره‌ی شعر دارم، بعد از ده، بیست، سی سال هنوز پای‌بندم و هنوز یک کتابی هست درباره‌ی هنر و ادبیات این کتاب ده جلد است که آقای ناصر حریری با



اساس فکر بنده
راجع به شعر
این است که شعری
دو بخش کاملاً
متمایز دارد: یک
بخش objective
و یک بخش
subjective.
بخش درونی و
بخش بیرونی؛
بخشی که به
آن جوشش
می‌گوییم و
بخشی که به آن
کوشش می‌گوییم

بعد هم رسیده است. بنده حدود ۸۰-۷۰ صفحه جواب دادم آقای اخوان هم همین قدر. این یک مجموعه‌ی حدود ۱۶۰-۱۵۰ صفحه‌ای است که عین آن را بنده در آغاز صدای سبز آورده‌ام. خلاصه این اساس فکر بنده راجع به شعر این است که شعر دو بخش کاملاً متمایز دارد: یک بخش objective و یک بخش subjective. بخش درونی و بخش بیرونی؛ بخشی که به آن جوشش می‌گوییم و بخشی که به آن کوشش می‌گوییم. به همین لحاظ هم مشهور شده به نام بنده به نام جوشش و کوشش در شعر و خیلی نمی‌دانند که منشأ آن کدام مظلومی بوده است! شاعر در آن بخشی که جوشش است، مطلقاً دخالتی ندارد و خداوند تبارک و تعالی باید اهدا

حدود بیست تن از روشن‌فکران ایران مصاحبه کرد و دو تا دو تا جواب‌های افراد را چاپ کرد. ایشان به منزل ما آمد و ضبط صوت گذاشت، سؤال‌ها را مطرح کرد. اولین سؤالشان این بود که شعر چیست، فکر می‌کنم حدود ۲۰ سال پیش.

دکتر سنگری: انصافاً مجموعه‌هایی که ناصر حریری به شیوه‌ی گفت‌وگو بیرون داد، جالب‌ترین و گویاترین تصویر از شعر و ادبیات امروز است. چون ناگفته‌هایی طرح شده از اخوان ثالث، شاملو، حضرت‌عالی و دیگران را در آن‌ها می‌توان دید.

دکتر گرمارودی: با افراد جدا جدا مصاحبه کرد. بعد هم لطف کرد همه را پیاده کرد به ما داد تا دوباره نگاهی کردیم

اساس فکر بنده
راجع به شعر
این است که
شعر دو بخش
کاملاً متمایز
دارد: یک بخش
objective
و یک بخش
subjective.
بخش درونی و
بخش بیرونی؛
بخشی که به
آن جوشش
می‌گوییم و
بخشی که به
آن کوشش
می‌گوییم

کرده باشد. خود شاعر ممکن است لایبک باشد و به آن معتقد نباشد و فکر کند که طبیعت آن را به او اهدا کرده است اما ما که اهل قبله‌ایم، می‌گوییم خداوند داده است. عیناً مثل نیروی آواز است؛ یعنی کسی که حنجره‌ای دارد که وقتی دهان باز می‌کند پاهای شما سست می‌شود. این طنین را خداوند تبارک و تعالی هم به حجم سینه و شش‌های او و هم تارهای صوتی‌اش داده است. همه‌ی این‌ها را خدا به او داده است. یادم می‌آید چوپانی در گرمارود بود. یک‌دفعه من به سرم زد که با این چوپان بیرون بروم. یک پل چوبی روی رودخانه‌ی الموت بود و گوسفندها آن‌جا جمع می‌شدند. بعد این چوپان گوسفندان را برمی‌داشت و می‌برد. حتی اگر چوپان هم دیر می‌آمد، گوسفندها خودشان دم آن پل جمع می‌شدند. و بعد چوپان آن‌ها را حرکت می‌داد. من می‌خواستم ببینم که چوپان کجاها می‌رود. یک صبح تا غروب با ایشان رفتم. وقتی ظهر سفره‌ی نان را باز کردیم و خواستیم غذا بخوریم، چوپان شروع کرد به نی زدن، و خواندن. من اصلاً نمی‌دانستم که او این‌قدر زیبا می‌خواند. باور بفرمایید آن‌جا آیاتی که مربوط به داود(ع) است برایم عینی شد. تا قبل از شنیدن این صدا، مفهوم تسبیح و همراهی کوه‌ها و دشت‌ها و پرنده و سنگ و درخت با صدای داود برایم جا نیفتاده بود. من متوجه شدم که همه‌ی ما، یعنی کوه و بیابان و چشمه، همه محو این هستیم؛ درحالی که غلط هم می‌خواند اما طنین صدایش آن‌قدر زیبا بود که همه را محو خود می‌کرد. اگر این فرد امکانات داشت و می‌رفت کلاس و نت‌خوانی و ردیف‌های آوازی ایرانی را یاد می‌گرفت، از بسیاری از استادان آواز پیشی می‌گرفت. می‌خواهم بگویم آن بخش که خدا به او داده است و در آن روستا هیچ‌کس هم از آن خبر ندارد، بخش درونی است. اگر ایشان به تهران می‌آمد و کلاس می‌رفت و...، آن بخش بیرونی می‌شد. بنده هم معتقدم که دقیقاً بدون هیچ تفاوتی یک بخشی است که خداوند داده و آن دست شما و من و این و آن نیست. با آموزش هم آن قسمت هیچ تغییری نمی‌کند. این‌که من و شما هزار بار بگوییم که چوب توی آب فرو نمی‌رود، خوب این سعدی است که فقط می‌گوید:
چوب را آب فرو نمی‌برد دانی چیست
شرم دارد ز فرو بردن پرورده‌ی خویش
حسن تعریف را فقط خدا به او داده است؛ یعنی این نگاه باعث این تعریف شده است این نگاه یعنی آن آنتن دیجیتالی. شما اگر آنتن دیجیتالی بالای پشت‌بام خانه‌ات داشته باشی، پانصد تا تصویر را در آن واحد می‌توانی بگیری و اگر نداشته باشی نمی‌توانی. این دقیقاً مثل همان است. ممکن است این تصویر را که یک نفر تبر در دستش است و دارد به تنه‌ی درخت می‌زند، ما هزار بار دیده باشیم اما وقتی به ما بگویند که راجع به آن چیزی بگوییم، چه می‌توانیم

بگوییم، جز این که همان را توصیف کنیم؟ اما شاعری که همان لحظه این را دیده و خدا آن بخش را هم به او داده است، می‌گوید:

گذشت و خوش‌دلی را نازنینا از درخت آموز
که سایه از سر هیزم‌شکن هم بر نمی‌دارد
من و شما ندیده‌ایم و او دیده است؛ درواقع، نگاه دیگری خدا به او داده است. بله، بخش‌هایی از شعر است که آن‌ها را باید آموخت؛ عروض، قافیه و معانی را باید آموخت. آن بحث دیگری است. شما در این زمینه‌ها هر چه پرورده شوید اثرتان فخیم‌تر و بهتر می‌شود. من به این لحاظ هم به عزیزان جوان‌تر توصیه کرده‌ام که شما قرآن را به لحاظ فنی و ادبی ملاک قرار بدهید؛ برای این‌که این هر دو را با هم داشته باشید. «قرآن هم حرف خوب می‌زند هم خوب حرف می‌زند. حرف خوب زدن با خداست و قرآن که مال خود خداست ولی خوب حرف زدن را می‌شود آموخت. این را از همین قرآن می‌شود آموخت. شما می‌بینید که هیچ حرفی نیست که قرآن آن را خوب نزنده باشد؛ یعنی حرف خوب می‌زند و خوب هم حرف می‌زند.»

دکتر سننگری: جهنمش را خیلی زیبا گفته؛ به همان زیبایی که بهشتش را گفته است.
دکتر گرمارودی: بله، واقعاً این‌طور است. خوب این را اگر در نظر بگیریم من معتقدم که آن چه شعر واقعی است، با شاعر می‌آید. حقیقت شعر، اصل شعر، قریحه‌ی شعر، آن باید به سراغ شما بیاید. نمی‌گوییم که شما به سراغ شعر نمی‌روید. هر شاعری به سراغ شعر می‌رود؛ خیلی وقت‌ها هست که شما شعر را می‌خواهید بگویید یا وظیفه دارید بگویید یا از شما می‌خواهند.
این‌جا یک بحث خیلی فنی هست و آن این است که ما شعرهای روایی را اصلاً شعر می‌دانیم یا نه، اگر معتقد باشیم که شعر آن است که خودش به سراغ شاعر بیاید نه این‌که شاعر به سراغ آن برود. شعر به معنای اخص واقعاً همین است. یادتان باشد، این، تَر بنده است که شعر به معنای اخص شعری است که شاعر بنشیند و آن به سراغش بیاید. به محض این‌که شاعر به سراغ شعر رفت، دیگر این شعر به معنای اخص نیست. ممکن است سخنوری باشد ولی شعر نیست. سروده‌های من مانند خط خون، در سایه‌سار نخل ولایت از این جنس است. سرشار از الهام‌های شاعرانه، یعنی جوشش شاعرانه.
من در جلسه‌ی رومانی کتاب علی‌نامه، که کتاب بسیار جالبی است که یک شیعی به زبان همان شاهنامه با بحر متقارب راجع به حضرت علی و جنگ صفین نوشته است، گفتم که ممکن است بر شاهنامه و اصولاً شعر روایی ایراد بگیرند که این‌ها شعر به معنای اخص نیست. عرض می‌کنم

که اتفاقاً شاهنامه شعر به معنی اخص است. با این تذکری که من می‌دهم، و آن این است که هر چیز از پیش اندیشیده شده، مسلماً شعر به معنی اخص نیست؛ یعنی وقتی شما می‌خواهید داستان بسرایید، یعنی نقشه و فکر ماجرای سهراب و رستم در سرتان است به سراغش می‌روید. خوب اولش مطلقاً شعر به معنی اخص نیست اما وقتی وارد آن می‌شود و جریان شعر او را با خود می‌برد، آن وقت شعر به معنای اخص می‌شود. درست مثل کسی که تصمیم می‌گیرد از رودخانه‌ای که عرضش را می‌بیند رد شود. برنامه می‌ریزد که از این جا می‌روم، در آب شنا می‌کنم، آن طرف بغل آن صخره بیرون می‌آیم ولی وقتی می‌رود داخل، آب او را می‌برد، به جای این که در روبه‌رو از آب بیرون بیاید، پنج فرسخ آن طرف‌تر بیرون می‌آید یا اصلاً غرق می‌شود. گفته‌اند فردوسی در آغاز ممکن است اندیشیده باشد اما به محض این که توی رودخانه می‌رود، دیگر آب او را می‌برد.

دکتر سنگری: یعنی شعر در لحظه‌ی اول آگاهانه می‌آید اما بعد، آن بخش پنهان است که فعال می‌شود، و چیزی اتفاق می‌افتد که شاعر در آغاز هرگز فکرش را نمی‌کرد. معمولاً در خلق هم‌ه‌ی آثار بزرگ همین‌طور است؛ یک بخش را ما می‌رویم، یک بخش ما را می‌برند. یعنی، آن سلوک محبی و محبوبی وجود دارد. سلوکی که محبوب شما را می‌برد و بعد شما دیگر خودتان راه می‌روید.

من بچه بودم خدمت مرحوم علامه صالحی مازندرانی می‌رسیدم. استاد جعفری هم می‌آمدند. پدرم مرا می‌برد آن جا می‌نشستیم. یادم است زمانی یک قصیده‌ی بلندی گفته بود. در آن زمان کم‌کم داشت نابینا می‌شد. یک کسی این قصیده را می‌خواند. قصیده هم برای امام زمان بود. وقتی قصیده خوانده شد، علامه بلند بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: آقا، یعنی این را من گفتم. این را که من نگفتم. این آدم شروع می‌کند بعد یک بستر ناگزیر دیگری است که برای آدم فراهم می‌شود.

دکتر گرمارودی: من در عاشوراها می‌رفتم برای مجالس سوگ ولی خالی نمی‌شدم. علت این است که من در جمع گریه‌ام نمی‌آید؛ یعنی واقعاً آن طوری که باید خالی نمی‌شوم. یادم می‌آید شب عاشورایی بود. من رفتم مجلسی که اتفاقاً تا ۱۲/۵ هم طول کشید. برگشتم منزل درحالی که خالی نشده بودم. دلم پر از اشک بود. در را که باز کردم ترکیدم؛ یعنی در را که باز کردم و آمدم داخل منزل، آن در هم باز شد و من شروع کردم به قدم زدن. همین‌طور می‌گریستم و می‌گفتم. از همین جا شروع شد و گفتم:

درختان را دوست می‌دارم
که به احترام تو قیام کرده‌اند

من حتی آن شعر را ننوشتیم. یعنی لطفی که شد، بچه‌ها این را ضبط کردند. در همان لحظه اگر ضبط نمی‌کردند واقعاً نمی‌ماند؛ چون من اصلاً آن را ننوشتیم. ضبط‌صوت را گذاشتند و با من می‌آمدند. همان‌طور که من قدم می‌زدم، این شعر ضبط شد. بعد آن را پیاده کردم و بعضی پاراگراف‌ها را حذف کردم. بعضی را بالا و پایین بردم و البته هنوز هم به نظر من جای کار دارد.

دکتر سنگری: دستتان درد نکند. بگذارید همین باشد؛ خیلی عالی است. نقطه‌ی عطفی در شعر عاشوراست.

دکتر ذوالفقاری: استاد، شما با بسیاری از شخصیت‌های این روزگار، با شهید چمران، اخوان ثالث، شهید صدوقی، آقای نیرزاده، شهید مطهری و... آشنایی و دوستی و مرادده داشته‌اید. می‌خواستیم دو سه خاطره از شما بشنویم.

دکتر گرمارودی: بنده بعد از پانزده خرداد به وسیله‌ی آقای علامه کرباسچی به مدرسه‌ی علوی دعوت شدم. چون من هیچ سابقه‌ی تدریس نداشتم، قرار شد ابتدا از دبستان شروع کنم. در دبستان با کلاس اول ابتدایی شروع کردم. آقای نیرزاده می‌آمد سرپرستی می‌کرد؛ یعنی، برای ما سرمشق می‌زد که چه‌طور با بچه‌ها کار کنیم. دفتری برای ما درست کرده بود و با خط خودش می‌نوشت که این کارها را با بچه‌ها تمرین کنید. خودش حروف را درس می‌داد. ما هم می‌نشستیم گوش می‌دادیم. لباسش را عوض می‌کرد، کلاه مخصوص می‌گذاشت، عصایی دست می‌گرفت، شالی می‌بست و آن قدر با زیبایی و با حکایت یک «حرف» را شروع می‌کرد و بیش از این که بچه‌ها به کلاس بیایند روی تخته‌سیاه نقاشی‌هایی می‌کشید؛ مثلاً اگر حرف جیم بود، پیرمردی می‌کشید که بخشی از بدن او شبیه جیم بود. بعد حکایتی از خودش می‌ساخت و این حکایت را با چنان آب و تابی تعریف می‌کرد که اصلاً بچه‌ها روده‌بر می‌شدند. بچه‌ها را می‌خندانند. وسطش کف می‌زد. بچه‌ها حرکات موزون و رقص‌گونه داشتند. در حدود یک‌ساعت و نیم آخر کلاس، بچه‌ها حرف جیم را یاد گرفته بودند. ما همه‌ی این‌ها را می‌دیدیم. سال‌های بعد تقاضا زیاد می‌شد؛ مثلاً از ۳۰ دانش‌آموز به ۶۰ تا می‌رسید. کلاس اول درست می‌کردند هر ۳۰ دانش‌آموز یک معلم داشت. ۳ کلاس معلم کلاس ابتدایی بودم با ایشان خاطره‌ی خوش داشتم. بعدها رفتم دبیرستان علوی و دبیر شدم. حتی علت این که در دانشگاه تهران هم در رشته‌ی قضایی درس خواندم، این بود که بتوانم در مدرسه نصف روز درس را بدهم والا من در رشته‌ی ادبیات در سراسر کشور نفر هفتم شدم اما رفتم در رشته‌ی قضایی برای این که کار معلمی را حفظ کنم.

دکتر سنگری: بسیار بسیار سپاس گزاریم.